رابطه دو تعبیر «ذوق الموت» و «قوت الموت» در کلام قاضی سعید

- رابطه دو تعبیر «ذوق الموت» و «قوت الموت» در کلام قاضی سعید
- معنای عرفی در رابطه ذوق الموت و قوت الموت
- معنای فقره «لکل حبة آکل» در کلام مرحوم قاضی سعید قمی

رابطه دو تعبیر «ذوق الموت» و «قوت الموت» در کلام قاضی سعید

در صفحه هفتاد و چهارم بودیم در فقره پایانی حدیث بیست و هفتم که در کتابهای دیگر، به ن
خطبة الوسیلة نامیده شده بود.[1] دیروز به بنده یادداشتی دادند؛ فرموده‌اند: «با توجه به
حدیث «انت قوت الموت»[2] و همچنین روایت «یذبح کما تذبح الشاة ثم ینادی منادی الموت ابدًا
[3]، چرا در آیه شریفه «کلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»[4] انسان را چشنده موت قرار داده است و نه اینکه
موت را چشنده انسان قرار بدهند؟ چه نکته‌ای در این اسناد هست؟». اگر «انت قوت الموت» باشد
یعنی موت تو را می‌چشد. آیه شریفه هم می‌فرمایند: «کلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»؛ هر نفسی مو
می‌چشد. مذوق نفس است یا مذوق انسان است؟؛ این فرمایش کسی است که سوال را پرسیده
است.

خب، در حدیث ندارد که «الموت یذوق الانسان»، اصلاً مادهٔ ذوق، در آن به کار نرفته است. قوت به کا
رفته است: «انت قوت الموت». یک معنای ساده‌ای از مواردِ کاربردش به ذهن می‌آید، یک معانی
لطیفی هم هست که اگر خواستید مراجعه کنید و در شرح توحید صدوق قاضی سعید قمی است.
رضوان اللّه تعالی علیه! می‌دانید قاضی سعید حدوداً همان زمان مجلسی دوم زندگی می‌کرده‌اند. یک
اعجوبه‌ای در مطالب ذوقی و معقول هستند! از علما، راجع به قاضی سعید تعریفهایی نقل شده
است که خیلی عجیب است! کاشف از علو مقام قاضی سعید است. مقبره ایشان هم چسبیده به
مدرسه مرحوم آقای گلپایگانی است؛ یک مغازه‌ای هست که در این مغازه، مقبره ایشان و مرحوم
حکیم هندجی است. این دو بزرگوار، قبرشان آنجا است. از توفیقاتی که داشتیم، این بود که سه
نفر هم مباحثه بودیم؛ یک دور کشف المراد را به مدت دو سال کنار قبر قاضی سعید مباحثه
کردیم. منظور اینکه عالم خیلی بزرگی بودند. یخچال قاضی هم که در قم معروف است، منظور از
قاضی، ایشان است. ایشان یخچالی درست کرده بودند و در قم قاضی بودند. واقعاً از علمای اعجوبه
است! نظراتی هم دارند که شاذ شمرده می‌شود. پیش از این، بنده در مباحثه عرض کرده‌ام، شذوذش
به‌خاطر متعارف مطالب کلاسیکی است و الّا، اگر منظوری که ایشان داشتند، توضیح داده شود از
شذوذ در می‌آید. یعنی عبارات ایشان، در فضای ذهن ایشان، در فضای عبارات کلاسیکی بازتاب پیدا
می‌کند و شاذ می‌شود. یک وقتی است که می‌بینید، خود طرف قبول دارد که نظر من شاذ است، اما
یک وقتی است چیزی که می‌خواهد بگوید، فاصله گرفتن از آن چیزی که در کلاس می‌گویند،
نیست. یک لطافت و دقائقی دارد؛ یک جور تغییر الفاظ و مطالب و مبانی دارد که از شذوذ متعارف
نزد آنها نیست. شاید این جور باشد. بعضی از مطالب ایشان را در همین مباحثه مطرح کردیم.
بحمدللّه، شرح توحید صدوق ایشان در دو جلد چاپ شده که در نرم‌افزار کلام هست. حال نسبت به
بیاناتی که ایشان دارند، امثال بنده طلبه، نباید وقت شما را بگیرم. خودتان نگاه بفرمایید. د
جلد اول، صفحه چهارصد و شصت و پنج. مرحوم قاضی سعید یک بیانات بسیار ذوقی و لطیف
بلندی برای حیات و موت و قوت الموت دارند. دو-سه بیان دارند. دیگر در ذوقیات سنگ تمام

گذاشته‌اند. حتی نفس کلیای که کل عالم وجود تحت تدبیر او است، کل عالم را غذای او در نظر گرفته‌اند: «و لكل ذي رمق قوت»[5]؛ یک قوتی برای او در نظر گرفته‌اند، برای او غذایی در نظر گرفته‌اند. بعد هم «قوت الموت» و ... است. هر کسی خواست به آنجا مراجعه کند. شاید دو-سه صفحه باشد. خودش باید چندین جلسه مباحثه شود تا حرف ایشان را بفهمیم. من که پشت خط هستم. هر کسی بخواهد حرف ایشان را بفهمد و بحث کند، چند جلسه طول می‌کشد تا مقدمات و مؤخرات فرمایش ایشان توضیح داده شود. این را گفتم تا هر کسی طالب مطالب بیشتر و ذوقیات بحث است، ان شاء اللّٰه به آنجا مراجعه کند.

---

[1]. شاگرد: برخی گفته‌اند: «وقتی انسان می‌میرد، روح نمی‌آید، نه اینکه روح برود». آیه‌ای هست که قبلاً بحث کردید؛ ذیل آیه چهل و یک سوره زمر در تفسیر علی بن ابراهیم روایتی هست. در آن جا دارد که حضرت خضر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، سلام کرد، نشست و گفت: سه سؤال دارم، اگر جواب دادید، معلوم می‌شود که اینها حق شما را غصب کرده‌اند، اگر جواب ندادید، معلوم می‌شود که با اینها، تفاوتی ندارید. سؤال اولش این بود: وقتی انسان می‌خوابد، روح او کجا می‌رود؟ حضرت علیه السلام هم توضیحاتی دادند؛ ارتباط روح و ریح و هوا. اگر هنوز عمر از انسان باقی مانده باشد، روح، ریح را جذب می‌کند و ریح هم هوا را جذب می‌کند و به جای خودش برمی‌گردد. اگر هم عمرش سر آمده باشد، ریح روح را جذب می‌کند و هوا هم ریح را جذب می‌کند. در محاسن برقی هم با اختلاف الفاظی این روایت هست.

استاد: ممنونم. اگر شد یک نگاهی می‌کنم.

[2]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۷۴.

[3]. علامه بحرانی،تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۵۹۸.

[4]. الانبیاء، آیه ۳۵.

[5]. شیخ صدوق، التوّحید، ج۱، ص ۷۴.

معنای عرفی در رابطه ذوق الموت و قوت الموت

اما معنای ساده عرفی که به ذهن بنده می‌آید، این است: «کلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»[1]؛ این چشیدن، یک معنای عرفی ساده است؛ با توضیحاتی که در جلسات قبل عرض کردم؛ در ذوق، مُدرِک، بالاتری تمام را با مُدرَک دارد. در تمام حس‌های پنج‌گانه، احساس کننده با محسوس، یکی تمامی دارد اما در ذوق بالاتر است؛ اصلاً می‌آید و در جوف او می‌رود و لذا تعبیر «کلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی در می‌کند و آن را می‌چشد. هر نفسی مرگ را می‌چشد، درک می‌کند، احساسش می‌کند به بالاترین درج ممکن از احساس. این یک تعبیر استعاره‌ای زیبا است برای این طرف کار.

اما آن طرف؛ چرا بگوییم ما قوت مرگ هستیم؟؛ آن هم یک تعبیر عرفی دارد. در کاربردها هست. قوت، چیزی است که صاحب قوت آن را می‌خورد. وقتی صاحب قوت، آن را خورد، سبب می‌شود که آکل باقی بماند، ولی خود قوت معدوم می‌شود. نمی‌شود شما چیزی را بخوری و بگویی هنوز هست. طبیعی کار را عرض می‌کنم. پس قوت از بین می‌رود. در اینجا دارد: «انتم قوت الموت»؛ یعنی شما با این دم و دستگاه و این هارت و هورتی که دارید، قوت الموت هستید. یعنی موت می‌آید و شما را می‌خورد. می‌خورد؛ یعنی اثری از آثار شما باقی نمی‌گذارد. چون قوت هر خوردنی‌های باقی نمی‌ماند. لذا آن چیزی که از شما باقی می‌ماند، مردن است. مردن شما را می‌خورد و تمام می‌شوید. او است که اثری از شما است.

نکته اخلاقی مرحوم آیت‌الله بهجت درباره ناتوانی انسان

تعبیر هارت و هورت را که گفتم، مطلبی یادم افتاد؛ حاج آقا زیاد می‌فرمودند. تشبیه می‌فرمودند و می‌گفتند: اینقدر هارت و هورت دارید اما همه حیات ما، به این ذره هوایی است که به شُش ما می‌آید این را مکرر می‌گفتند. شما ببینید وقتی شُش انسان هوا پس می‌کشد، چقدر هوا در آن می‌آید! یک ظرفیت خیلی کمی است. همیشه فرمایش حاج آقا را به این صورت تشبیه می‌کنم؛ یک پُف در این پاکت‌های فریزر کنید و سرش را بگیرید. به تعبیر حاج آقا، همه حیات ما، به اندازه این پاکتی است که در آن پف کرده‌ایم. چرا؟؛ به‌خاطر اینکه این پفی که در پاکت کردم، اگر به شُش بیایید اما برنگردد، تمام است؛ هارت و هورت‌ها همه می‌ریزد! همین پاکت، بیرون از شش برود اما جای آن به شش نیایید، باز تمام است. پس همه حیات ما به این ذره هوا است. آن هم با فاصله کوتاه، نه چند سال. اگر رفت، مثلاً دو سالی مهلت داریم تا برگردد؟!؛ خیر هیچ مهلتی نیست. یا اگر آمد، دو سالی مهلت داریم که اینجا میهمان ما باشد؟!؛ خیر. باید برگردد. این هارت و هورت، تعبیری ایشان بود.

ادامه بحث معنای عرفی در رابطه ذوق الموت و قوت الموت

شاگرد: «ذائقة الموت»، همین نکت حضرت عالی هست، ذائق وقتی مذوق را ذوق می‌کند، خود ذائ
باقی است. بگوییم در «ذائقة الموت»، انسان را با آن سع وجودش، در مراتب و عوالم مختلف
مطرح می‌کند. گویا این «ذائقة الموت» یک مرحله‌ای است. اما این‌که شما «قوت الموت» هستید، دارد
همین عالم حیات انسوتی را نظر می‌کند.

استاد: این فرمایش شما به ذهن بنده هم آمده بود، ولی پی آن را نگرفتم؛ به این خاطر که شما

باید نفس، را نفس انسانی معنا کنید. «کل نفس»، مثل «اللّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» [2]
؛ «الانفس» در اینجا به‌معنای شخص نیست. «اللّه یتوفی الاشخاص»!؛ خیر [معنای آیه این طور
نیست]. «اللّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ»؛ نفس در اینجا به‌معنای روح و جان است. «اللّهُ يَتَوَفَّى الْأَنف
حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ»؛ این امساک، امس
است. پس منظور از انفس در آنجا شخص نیست. شخص که اینجا، در منام خوابیده بود. «فَيُمْسِكُ
الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ»، یعنی یمسک انفسها. آن انفسی که قضی علیه الموت. «وَيُ
الْأُخْرَىٰ»؛ باقی انفس را به این بدن بر می‌گرداند. «إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى». این یک معنای نفس است.
توضیح فرمایش آقا [یکی از حاضران] عرض می‌کنم که آیا نفس در آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»
نفس است؟؛ اگر این باشد، یعنی آن نفس و آن جان، مرگ را می‌چشد. یعنی او طوری می‌شود که وقت
رفتنش از این دنیا فرا می‌رسد، نزع از این بدن برای او صورت می‌گیرد، آن نفس مرگ را می‌چشد.
یعنی معلوم است که آن چشنده است. او که نمی‌تواند، بمیرد. قوام نفس به نمردن است. روح که
در اینجا می‌چشد، به این خاطر است که علق آن از این بدن قطع می‌شود. این فرمایش ایشان است
خب، چرا من وارد نشدم؟؛ چون وقتی مردم در محاورات عرفیه آیه را می‌خوانند، از اینجا از کلم «نفس»
مثل «اللّه یتوفی الانفس» خیلی به ذهنشان نمی‌آید. لذا مراعاتاً لجانب عرفی، وارد فرمایش
ایشان نشدم. «کل نفس» یعنی هر شخصی، «ذائقة الموت»؛ یعنی می‌میرد. لذا من با همان معنای
عرفی سطح خودم بیان کردم.

شاگرد: در ادامه آی چنین آمده است: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» [3] ای موا آن
با نفس این دنیا نیست، ممکن است موید باشد. همچنین «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُ
أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [4]، مقصودش [صوت واضح نیست] ... .

استاد: یعنی نفس روح باشد؟

شاگرد: بله؛ بیشتر با آن می‌سازد.

شاگرد 2: ابتدا باید معنای موت روشن شود.

استاد: در جلسه قبل، اول تا آخر جلسه، در مورد معنای موت بود. من فهم خودم را از موت، کون و
فساد و انخلاع توضیح دادم. صوتهایش هست، اگر حوصله داشتید، گوش بدهید.

---

[1]. الانبیاء، آی ۳۵.

[2]. الزمر، آی ۴۲.

[3]. العنکبوت، آی ۵۷.

[4]. آل عمران، آی ۱۸۵.

معنای فقر «لکل حبة آکل» در کلام مرحوم قاضی سعید قمی

شاگرد۳: نسبت به قوت، ابن فارس می‌گوید:

> «أَصْلٌ صَحِيحٌ يَدُلُّ عَلَى إِمْسَاكٍ وَحِفْظٍ وَقُدْرَةٍ عَلَى الشَّيْءِ، مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: {وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا} [النساء: 85] ، أَيْ حَافِظًا لَهُ شَاهِدًا عَلَيْهِ، وَقَادِرًا عَلَى مَا أَرَادَ...وَمِنَ الْبَابِ: الْقُوتُ مَا يُمْسِكُ الرَّمَقَ؛ وَإِنَّمَا سُمِّيَ قُوتًا لِأَنَّهُ مِسَاكُ الْبَدَنِ وَقُوَّتُهُ»[1].

در روایت می‌فرماید: هر چیزی رمقی دارد و رمق موت، انسان است. با این بیان ابن فارس جمع می‌شود؟ در روایت انسان رمق موت است، یعنی به موت قوت می‌دهد.

استاد: الآن که شما فرمودید، به یاد عبارات مرحوم قاضی سعید افتادم. ایشان همین را توضیح می‌دهند. در اینکه چه چیزی ذو رمق است [بحث کرده‌اند]. ایشان وارد شده‌اند. آنچه که رمق دارد و نیاز به غذا دارد...؛ ببینید چقدر لطیف فرموده‌اند: «و لكل حبة آكل»[2]. اگر می‌خواهید ذوقیات این بزرگوار را ببینید، ذیل فقر «ولكل ذي رمق قوت ، ولكل حبة آكل ، وأنتم قوت الموت» می‌فرمایند: «لکل حبة آکل» بین این دو تعبیر به چه معنا است؟ ایشان می‌گویند: این حبه، به‌معنای شما است؛ «وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا»[3] شما یک حباهای هستید که «لکل حبة آکل». یعنی نفس شما، به عنوان حبی که از زمین روییده است، آکلی دارد. آکل آن چه کسی است؟؛ کل دستگاه خلقت شما را از عوالم بالا می‌برد، شما قوت آن دستگاه بالاتر هستید.

خودتان مراجعه کنید و بیانات ایشان را بخوانید و لذت ببرید.

شاگرد: ما که بخوانیم، نمی‌فهمیم!

استاد: چرا؟!؛ باز هم مطالعه فرمودید و توضیحی دارید، بفرمایید. مباحثه ما همین است. هر کجا، نسبت به مطالب هفته قبل، توضیح و فرمایشی داشته باشید، دوباره بر می‌گردیم.

شاگرد: در موردِ حقایق مرگ هم، قبلاً صحبت کردید. آیا «في لَبْس مِنْ خَلْق جَدِيد»[4] اشاره به مرگ است؟؛ اگر هست، لطفا این را توضیح بدهید.

استاد: در سوره مبارکه «ق» است. به نظرم این را در شدیم. علی ای حال، موجود است. چندین بیان که موجود بود را، گفتیم. «أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ».

این اندازه سهم بنده بود، به عنوان مطرح کردن این مباحث. مرحوم فیض در وافی، در جلد بیست و ششم، صفحه سی و مرحوم مجلسی در مرآة العقول، جلد بیست و پنج، صفحه پنجاه و پنج، بیانات خیلی خوبی دارند.

بنده عرض کردم که چون این بخش حدیث را مرحوم صدوق آوردهاند، مطالبی است که اگر بخواهیم روی هر جملهای از آن مکث کنیم، کل سال میماند و مباشرتا مربوط به کتاب نیست، بنا را بر این گذاشتیم. میخواستیم زودتر در شویم و به حدیث بیست و هشتم برویم. لذا مطالبی که امروز در ذهنم هست را سریع میگویم؛ راجع به موت و شروح علماء، هر چه میخواهید در جلسه بعد بفرمایید، در خدمت شما هستم. آنچه که امروز میخواهم، بگویم و زمینه مطالعه برای بعدتان باشد مطالبی هست که در ادامه میآید.

---

[1]. ابن فارس، معجم مقاييس اللغة، ج ۵، ص ۳۸.

[2]. شيخ صدوق، التوّحيد، ج۱، ص ۷۴.

[3]. نوح، آیه ۱۷.

[4]. ق، آیه ۱۵.